

# بنیادگرایی اسلامی جلوه‌ای بارز از پیش‌برد سیاست‌های امپریالیستی

سرمقاله‌ی نشریه‌ی پیام سیاهکل، شماره‌ی ۸

ارگان سازمان ۱۹ بهمن

دی ۱۳۹۰

یکی از مسائلی که امروزه افکار عمومی بین‌المللی را به خود مشغول داشته است، بنیادگرایی اسلامی می‌باشد. اولین سوالی که در این رابطه مطرح می‌باشد این است که چگونه این موضوع به مسئله‌ی افکار عمومی بین‌المللی تبدیل شده است.

تحت‌تاثیر قراردادن افکار عمومی بین‌المللی و به طور کلی موضوعی را به مسئله‌ی افکار عمومی بین‌المللی تبدیل کردن فقط و فقط از عهده‌ی آژانس‌های بزرگ خبری که تماماً هم متعلق به محافل مختلف امپریالیستی هستند، برمی‌آید. بنابراین قبل از پرداختن به هر موضوعی در این خصوص، به ساده‌گی می‌توان دریافت که سرخ تمام این جریان‌ها بنیادگرایی اسلامی مطلقاً در دست محافل مختلف امپریالیستی هستند.

بنیادگرایی در قلمرو اندیشه یا تفکر، به عنوان بازگشت به اصول اولیه و ابتدائی یک سیستم فکری، پدیده‌ای است که از ابتدای تاریخ تفکر انسانی وجود داشته است. این امر همواره به این صورت انجام شده است که یک سیستم فکری پس از شکل‌گیری و در جریان تغییر و تحولات اجتماعی ناگزیر متحول شده و به مرور زمان تغییراتی در این سیستم فکری ایجاد می‌گردد و همواره نیز کسانی بوده‌اند که خواستار بازگشت به بنیادهای اولیه بوده‌اند و به بنیادگرایان معروف شده‌اند و این جریان بنیادگرایی در قلمرو مذاهب بزرگ سابقه‌ای وسیع و گسترده دارد.

بنیادگرایی اسلامی بدین‌گونه تعریف می‌شود که بنیادگرایان اسلامی خواستار کسب قدرت سیاسی برای اعمال و اجراء تمام و کمال قوانین و مقررات اسلامی هستند. بخش اول این تعریف که بنیادگرایان اسلامی درصدد کسب قدرت سیاسی هستند کاملاً دقیق می‌باشد، ولی بخش دوم که در پی اجراء تمام و کمال قوانین و مقررات اسلامی هستند، یک دروغ کاملاً آشکار می‌باشد. زیرا از یک سو بر اساس اسناد معتبر تاریخی، از زمان محمد پیامبر اسلام تا به حال در هر یک از جوامع اسلامی و تحت حاکمیت هر یک از حکومت‌های اسلامی، قوانین و مقررات شریعت اسلامی مطابق با منافع طبقات حاکم تعبیر و تفسیر گردیده است و از سوی دیگر به خاطر گذشت سالیان طولانی از پیدایش اسلام و توسعه و تکامل سیستم اجتماعی، دیگر اجراء تمام و کمال قوانین و مقررات اسلامی غیرممکن شده است.

اما از آن جایی که مهم‌ترین موضوع در بررسی هر پدیده‌ی اجتماعی تعیین جهت‌گیری آن پدیده در چارچوب منافع طبقاتی موجود در جامعه است، بنابراین اساسی‌ترین موضوع در ارتباط با پدیده‌ی بنیادگرایی اسلامی مشخص‌ساختن منافی است که توسط این‌گونه جریان‌ها تأمین می‌گردد.

با این که بنیادگرایی اسلامی که گاهن با اصطلاح پان - اسلام‌یسم هم عنوان گردیده، پدیده‌ای کاملاً سیاسی است و دقیقاً به همین خاطر هم امروزه اصطلاحات "اسلام سیاسی" و "اسلام غیرسیاسی" رواج فراوانی یافته است، اما چون بنیادگرایی اسلامی خود را با مذهب اسلام تعریف می‌کند، باید قبل از هر چیز در چارچوب نهاد مذهب و در ارتباط با مذهب اسلام مورد بررسی قرار گیرد.

نکته‌ی قابل تأمل این است که دین اسلام از ابتداء پیدایش همواره یک دین سیاسی بوده است. دین اسلام به عنوان وسیله‌ای که منافع تجار عرب را در رقابت با تجار ایرانی و رومی تأمین نماید، از همان ابتدا باید به تشکیل دولت دست می‌زد. زیرا تجار عرب، تنها با حمایت دولتی قادر به رقابت با تجار ایرانی و رومی که از حمایت دولتی برخوردار بودند، می‌شدند.

محمد و یاران‌اش پس از هجرت به مدینه بلافاصله در امور سیاسی شهر مدینه به دخالت پرداختند و به نوعی حاکمیت سیاسی در مدینه را به دست گرفتند و پس از آن به بهانه‌ی گسترش دین اسلام با حاکمان شهر مکه به جنگ پرداختند و پس از فتح مکه و سائر شهرهای شبه‌جزیره‌ی عربستان و متحد ساختن قبائل مختلف عرب، به جنگ با حکومت‌های سائر جوامع پیرامونی مشغول شدند و در نهایت با تسخیر این جوامع به پایه‌ریزی حکومت اسلامی نائل گشتند.

پس از آن نیز همواره قلمرو حکومت اسلامی گسترش یافته و تا حال حاضر، حاکمیت‌های سیاسی تمام این جوامع با هر شکلی که داشته‌اند، نهایتن حاکمیتی با رובنای مذهبی و آن هم از نوع اسلامی‌اش بوده‌اند.

چون کسب قدرت سیاسی در ارتباط مستقیم با تأمین منافع یک طبقه‌ی معین اجتماعی و یا بخشی از یک طبقه‌ی معین اجتماعی است، بنابراین کسب قدرت سیاسی توسط مسلمانان و تلاش در جهت حفظ آن دقیقن به خاطر دفاع از منافع طبقاتی معینی است.

اما شناخت صحیح از جریان‌ات بنیادگرای اسلامی در عصر حاضر، بررسی و مطالعه‌ی تاریخ پیدایش آنان به عنوان جریان‌ات سازمان یافته‌ی اسلامی را ایجاب می‌کند.

مطالعات تاریخی نشان می‌دهد که اولین جریان‌ات سازمان یافته‌ی اسلامی با قدرت‌گیری استعمار انگلستان در اواسط قرن ۱۶ میلادی در عرصه‌ی جهانی مصادف است. در این دوران استعمار اسپانیا بر جهان حکومت می‌کند و همچون تمام قدرت‌مداران پیش از خود، یکی از ابزارهایی که جهت پیش‌برد سیاست‌های استعماری‌اش به کار گرفته است، مذهب می‌باشد. استعمار اسپانیا و به دنبال آن به خصوص استعمار فرانسه، با ارسال هیئت‌های مذهبی مسیحی تحت عنوان "لژیونرها" به جوامع دیگر، زمینه‌های ورود خود را برای غارت ثروت‌های این جوامع فراهم می‌سازند.

اما استعمار انگلستان برخلاف رقبا استعماری‌اش در استفاده از مذهب، بدین‌گونه عمل می‌کند که به جای عرضه‌ی مذهب جدید، از مذهب موجود در آن جوامع دفاع می‌کند و تلاش می‌کند که با ایجاد سازمان‌هایی، رهبری مذهبی در این جوامع را به دست گیرد. طبیعی است که پیش‌برد چنین سیاست‌هایی با همکاری افرادی از میان همان جوامع بهتر صورت می‌گیرد تا سازمان‌هایی را منطبق با فرهنگ همان جوامع ایجاد کنند؛ مانند: دیوبندیه در هند، شیخیه، بابیه و بهائیه در مناطق شیعه‌نشین و به خصوص ایران و وهابیه و سلفیه در عربستان سعودی، اخوان‌المسلمین در سائر کشورهای عربی و به خصوص مصر، احمدیه در پاکستان و نقش‌بندیه در کشورهای آسیای میانه.

در جوامع اسلامی، پروسه‌ی سازمان دادن رهبری مذهبی توسط انگلستان از زمان تصرف هند آغاز می‌گردد و پس از آن در شهرهای نجف در عراق و قم در ایران ادامه می‌یابد.

در اواسط قرن ۱۶ روند فعالیت‌های استعماری انگلستان آغاز می‌گردد و انگلیسی‌ها به ثروت سرشاری که در هند وجود دارد، واقف شده و در اواسط قرن ۱۸ کاملن بر هند مسلط می‌گردند.

در ایران این سیاست انگلستان برای اولین بار توسط فردی به نام سید جمال‌الدین اسدآبادی آغاز می‌گردد. سید جمال در سال ۱۸۳۸ در ایران متولد می‌شود. وی برای پیش‌برد فعالیت‌های خویش هویت ایرانی بودن و شیعه بودن خویش را پنهان می‌سازد، زیرا اکثر جوامع اسلامی سنی‌مذهب هستند. سید جمال در ۱۸ سالگی به هندوستان می‌رود سپس به عربستان سعودی و از آن جا به افغانستان می‌رود. پس از چند سال اقامت در افغانستان به هند می‌رود. در هند به انگلیسی‌ها پیشنهاد می‌کند که به عنوان مأمور اطلاعاتی انگلستان به مصر بروند. انگلیسی‌ها او را با کشتی دولتی به مصر می‌برند. سپس به ترکیه رفته و دوباره به مصر بازمی‌گردد. وی به کشورهای فرانسه، انگلستان، روسیه، آلمان و ایران مسافرت می‌کند. یکی از شاگردان مصری سید جمال به نام شیخ محمد عبده، مأمور ایجاد تشکیلات مشابه‌ای در مصر می‌شود. محمد رشید رضا، شاگرد سوریه‌ای محمد عبده، با انتشار نشریه‌ی به نام "فانوس دریائی" در سوریه، مأمور ایجاد تشکیلات مشابه در سوریه می‌شود.

پس از جنگ جهانی دوم سیاست‌های بین‌المللی انگلیس توسط آمریکا ادامه می‌یابد. پس از "کنفرانس باندونگ" در سال ۱۹۵۵ که توسط جبهه‌ی متحد کشورهای غیرمتعهد آسیا و آفریقا برگزار گردید، آمریکا توسط دولت‌های پاکستان و عربستان سعودی "کنفرانس اسلامی" را سازمان می‌دهد.

در این سال‌ها، علاوه بر اتحاد شوروی، ناسیونالیسم رو به رشد در کشورهای عربی و به خصوص در مصر و بورژوازی ملی رو به زوال در جوامعی مانند ایران، منافع امپریالیسم و به خصوص منافع انگلیس و آمریکا را در سراسر جهان به مخاطره افکنده بودند. به همین خاطر آمریکا و انگلیس با تقویت اخوان‌المسلمین و سایر جریان‌های اسلامی و گسترش بنیادگرایی اسلامی در خاورمیانه و کشورهای عربی به نوعی به دفاع از منافع خود برمی‌خیزند. در واقع حمایت از جریان‌های مذهبی و به‌خصوص حمایت از جریان‌های اسلامی در جوامع اسلامی موثرترین شیوه‌ی جلوگیری از گسترش کمونیسم به عنوان علم مبارزه‌ی طبقاتی و استراتژی مبارزاتی کارگران و زحمت‌کشان این‌گونه جوامع بوده است.

سیاست ایجاد جریان‌های اسلامی توسط آمریکا در قالب ساختن احزاب و تشکل‌های سیاسی دنبال می‌گردد. مانند: "حزب ملل اسلامی" به رهبری سید کاظم بجنوردی، "فدائیان اسلام" به رهبری سید مجتبی نواب صفوی، "انجمن حجتیه" و از ترکیب گروه‌های "مکتب توحید" و "محمد بخارائی" تشکیلات "هیئت‌های مؤتلفه‌ی اسلامی"، "سازمان مخصوص اتحاد و عمل (سماع)"، "حزب اله" در ایران؛ "حزب‌الدعوه‌ی اسلامی" در عراق؛ "جبهه‌ی نجات اسلامی" در الجزایر؛ "اخوان‌المسلمین در مصر توسط حسن‌البننا و در سایر کشورهای عربی؛ "اخوان‌المسلمین"، "حزب اسلامی" و "طالبان" در افغانستان؛ "گروه اسلامی" توسط ابول‌علا مودودی شاگرد حسن‌البننا در پاکستان؛ "جنبش مقاومت اسلامی (حماس)" در فلسطین و "حزب اله" در لبنان.

اما موضوع ازدیاد و گسترش جریان‌های اسلامی به این ترتیب نیز تحلیل می‌گردد که گویا جریان‌های اسلامی نیروهائی هستند که در تقابل با جهان غرب به طور کلی قرار گرفته‌اند. به نظر این عده، اکثر نیروهای بنیادگرای اسلامی در کشورهای مختلف، توسط آمریکا و برای مقابله با شوروی ایجاد گردیدند. ولی با فروپاشی شوروی، ضرورت حمایت از این نیروها از سوی آمریکا منتفی گردید و آمریکا از حمایت این گروه‌های بنیادگرا دست کشید و به همین دلیل نیز این گروه‌های بنیادگرا به جنگ با آمریکا برخاستند.

این گونه نگرش به مسئله، ناشی از عدم درک صحیح از امپریالیسم و مکانیسم‌های حاکم بر آن است. سازمانی که توسط امپریالیسم ایجاد می‌گردد دارای آن چنان مناسباتی است که با هزاران رشته‌های مرئی و نامرئی به سازمان‌های مادر وابسته است و به خاطر همین مناسبات، قابلیت سرپیچی، عدم اطاعت و یا مقابله با سازمان‌های مادر را ندارد.

برعکس ادعای فوق، پس از فروپاشی اردوگاه شرق نه تنها ضرورت وجودی جریان‌های اسلامی منتفی نشده، بلکه این جریان‌ها نقش مهم‌تری را در مناسبات بین‌المللی محافل امپریالیستی به عهده گرفته‌اند.

فروپاشی اردوگاه شرق علاوه بر منافع سرشاری که برای محافل امپریالیستی به همراه داشت، این ضرر را نیز داشت که سیاست‌های مبتنی بر جنگ سرد دیگر کارکرد خود را از دست دادند و محافل امپریالیستی دیگر دشمنی در مقابل خود ندارند و برای جبران این کمبود، دین اسلام، جریان‌های اسلام‌گرا و حاکمیت‌های اسلامی را جای‌گزین می‌کنند.

قدرت‌های امپریالیستی انگلیس و آمریکا و محافل متحدشان در کشورهای اروپائی، با تقویت سازمان‌های بنیادگرا در کشورهای اسلامی، جهان اسلام را دشمن قدرت‌مند و عمده‌ی جهان غرب جلوه می‌دهند و بر همین بنیان تمام سیاست‌های اقتصادی، نظامی و فرهنگی خویش را به پیش می‌برند.

احمد رشید، روزنامه‌نگار پاکستانی و نویسنده‌ی کتاب "طالبان" اظهار داشته است که میان سال‌های ۱۹۸۲ تا ۱۹۹۲، سی‌وپنج هزار نفر از چهل‌وسه کشور جهان، در جریان جنگ‌های افغانستان شرکت داشته‌اند. صرف‌نظر از روابط این روزنامه‌نگار با مقامات امنیتی پاکستان که به وی این امکان را داده است که به چنین اطلاعاتی دست یابد، باید به این نکته توجه کرد که سازمان‌دادن سی‌وپنج هزار نفر از چهل‌وسه کشور جهان فقط و فقط توسط پول و امکانات بسیار قابل اجراست و این همه نیز فقط از عهده‌ی محافل امپریالیستی برمی‌آید و همچنین این‌گونه پروژه‌ها فقط گوشه‌ی کوچکی از پروژه‌های بزرگ و طولانی مدت محافل امپریالیستی است. حال چگونه می‌توان پذیرفت که این جریان‌های اسلامی که خود حاصل صرف مبالغ هنگفتی از پول و امکانات محافل امپریالیستی هستند به تقابل با جهان غرب برخیزند؟!!!

پروژه‌ی به قدرت رساندن محافل و جریان‌های بنیادگرا در جوامع مسلمان و تثبیت رژیم‌های وابسته با رونمای اسلامی تحت نام‌های مختلف از جمله جمهوری اسلامی روندی است که نه تنها در پاکستان، ایران، افغانستان و عراق به اجرا درآمده، بلکه هنوز هم توسط محافل امپریالیستی با جدیت کامل دنبال می‌گردد و آخرین مورد آن تا لحظه‌ی کنونی، کشور لیبی است.

به طور خلاصه، سازمان‌دهی بنیادگرائی اسلامی و استقرار رژیم‌های اسلامی در جوامع تحت‌سلطه، رایج‌ترین شیوه‌ی پیش‌برد سیاست‌های امپریالیستی در راستای حفظ سیستم سرمایه‌داری وابسته در این کشورها شده است. تمام جریان‌های بنیادگرای اسلامی و تمام رژیم‌های سیاسی اسلامی، با همه‌ی تنوع در شکل و محتوا و در تمام کشورهای اسلامی ساخته‌ی دست محافل مختلف امپریالیستی هستند و به عنوان عوامل آنان، مسئولیت حفظ سیستم سرمایه‌داری وابسته، سرکوب توده‌ها و نیروهای کمونیست و دمکرات و غارت و چپاول ثروت‌های جوامع تحت‌سلطه‌ی اسلامی در جهت تأمین منافع اربابان امپریالیست‌شان را به عهده دارند.

✽ منابع مورد استفاده:

۱. رشید، احمد. طالبان: اسلام، نفت و بازی بزرگ جدید. تهران: دانش هستی، ۱۳۷۹. ترجمه: اسداله شفایی و صادق باقری.
۲. دریفوس، رابرت. بازی شیطان. ترجمه: فریدون گیلانی.
۳. کرمانی، ناظم‌الاسلام. تاریخ بیداری ایرانیان. تهران: انتشارات آگاه - نوین، ۱۳۶۲. به اهتمام علی‌اکبر سعیدی‌سیرجانی. چاپ چهارم.